

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ

پس آن کسی که بعد از آنکه تو را بحال

الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْنِدْعُ آبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ

آگاهان آمد که سزاوارند مصلحتی که هم مصلحت خود گوید - پس میگو سبابت ما پسرا همان حسن

وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ

و محسن و در نهایتان فاطمه زهرا و جانهایمان علی را و سزاوارند سزاوارند و سزاوارند و سزاوارند

نَبْتِهَلْ فَجَعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

سزاوارند خوانند پس سزاوارند سزاوارند سزاوارند سزاوارند سزاوارند سزاوارند سزاوارند

علی، جان پیامبر

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

را جلوه و جلالی خاص و محراب و مسجد را قدامتی تازه بخشید. وه! چه نادان بودند آن مردم که بگانه مظهر آیات الهی را به فصد قربت کشند؟! و چه تأثیری آن تبلیغات شوم داشت که مجسمه تقوی و پرستش به گونه ای معرفی شده بود که اهل شام از شهادت او در مسجد شگفت زده شدند: مگر علی هم نماز می خواند؟! عجب! مگر نماز بدون ولایت او قبول است؟! ساده لوحی مردم و تزویر و تدلیس مشتی خود فروخته و هجوم تبلیغاتی دشمن چنان جوی به وجود آورده بود که قاریان قرآن به نام اسلام و پیروی از سنت رسول اکرم (ص) از هر سو شمشیر به سوی او که جان پیامبر و نفس نفیس او بود کشیدند و عاقبت آن شقی بدسگال، ستون دین را در سحرگاه قدر منهدم ساخت. گوئی

در سپیده دم نوزدهم رمضان، شمشیر ابن ملجم مرادی آن سیه روز بد بخت نه تنها محراب مسجد کوفه بلکه افق طبیعت و صفحه تاریخ را به خون آغشته کرد و بهترین انسان روی زمین را به شهادت رساند. چه لحظه ای بود! سالها امیر المؤمنین علیه السلام انتظار آن لحظه را می کشید و با فرارسیدن آن فریاد زد: «به خدای کعبه رستگار شدم» و دشمنانش نیز منتظر چنین لحظه ای بودند که با شنیدن این خبر نفس راحتی کشیدند که دیگر مزاحم ناختم و تازهای آنها و مدافع مظلومان و مستضعفان رخت از جهان برست و میدان خالی شد.

شهادت او شب قدر را قدر و منزلتی افزون و ماه مبارک رمضان

اون بود که بارها رسول خدا (ص) اعلام فرموده بود: «علی برادر من، وصی من، خلیفه و جانشین من، جان من و خود من است»؟! یعنی در همه چیز بجز نبوت و برتری مانند من است. این سخن گزاف نیست بلکه سری است از اسرار الهی.

علی، نفس پیامبر

خداوند در آیه مباهله میفرماید: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم قتل تعالوا ندع أبنا ونا وبنائکم ونساءکم وآنفسنا وآنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» این آیه پس از توضیح درباره حقیقت حضرت مسیح (ع) که مورد مناقشه نصاری نجران با رسول اکرم (ص) شده بود می فرماید: اگر کسانی پس از این علم که برای تو (از سوی ما) آمده است مناقشه و جدال کنند به آنها بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت و شما فرزندان خود را دعوت کنید، ما زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را، ما نفوس خود را فرا خوانیم و شما نیز نفوس خودتان را، پس آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدای را بر دروغگوینان قرار دهیم. به اتفاق مفسرین شیعه و سنی بجز بعضی از تازه نویسان متعصب تنها کسی که مصداق «ابناءنا» واقع شد حسین علیهما السلام بودند و تنها کسی که مصداق «نساءنا» قرار گرفت، صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها بود و تنها مصداق «آنفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

آری! رسول اکرم (ص) با این چهار ولی خدا به مباهله رفت و نصاری نجران با مشاهده آن چهره های ملکوتی - طبق نصیحت بزرگان خویش - دانستند که با فرستاده خداوند متعال رو برو هستند، تسلیم شدند و دست از مباهله کشیدند گرچه تعصب و مصالح کشیشان طمعکار و دنیا پرست مانع گرویدن آنها به دین اسلام شد. بهر حال طبق این آیه، مصداق آنفسنا، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است زیرا بدون شک رسول اکرم (ص) مأمور به دعوت خود نبود چون دعوت کننده غیر از دعوت شده است پس نفس رسول اکرم (ص) طبق این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

نور محمد «ص» و علی «ع»

در روایاتی که مربوط به خلقت نور رسول اکرم (ص) وارد شده تاکید بسیار بر این مطلب است که خداوند از ابتدا نور محمد و علی «صلی الله علیهما و آلهما» را یکی آفرید و همچنان این نور یکی بود و

در صلیبهای انبیا و اولیا منتقل می شد تا به صلب عبدالمطلب رسید و از آن پس دو قسمت شد: یک بخش به عبد الله و دیگری به ابوطالب انتقال یافت.

درخت محمد «ص» و علی «ع»

و همچنین در روایات بسیار مکرر شده است که رسول اکرم (ص) فرمود: تمام مردم از درختهای مختلف آفریده شده اند و درخت من و علی (ع) یکی است. بدون شک منظور از درخت، سلسله نسب نیست زیرا در این جهت از علی (ع) نزدیکتر وجود داشت به عنوان نمونه حضرت ابوطالب که پدر او و عموی رسول اکرم (ص) است از این جهت به آن حضرت نزدیکتر می باشد زیرا او واسطه انتساب آنها است و برادران امیرالمؤمنین علیه السلام با او در این جهت مساویند. بنابراین منظور نکته ای باریکتر و معنایی دقیقتر است.

در میان آندو، نوعی وحدت و یگانگی است که عقول ما از درک آن عاجز است. در موردی از آن حضرت درباره اصحاب چیزی پرسیدند و او نام افرادی را برد. راوی سؤال کرد: پس علی را چرا نام نبردید؟ فرمود: «شما سؤال از مردم کردید نه از خودم». یعنی او خود من و جان من است. بدون شک معنای خود بودن این نیست که همه احکام ظاهری بر این وحدت حمل شود زیرا در این صورت باید علی (ع) پیامبر باشد و همچنین ازدواج او با صدیقه طاهره نادرست خواهد بود بلکه منظور، وحدت از جهات معنوی و ماورائی است و همچنین وحدت در مرحله تبلیغ و دعوت و نشر دین و رساندن پیام الهی است. از همان آیه مبارکه می توان استفاده کرد که دعوت شدگان یعنی آن چهارتن پاک در دعوت و ادعای مورد نظر که مستوجب مباهله شده است، با حضرت رسول (ص) شریکند و لذا لفظ کاذبین به صیغه جمع در مورد آنان بر فرض ادعای خصم، صادق است.

و بر همین اساس در فرستادن سوره براءت و تبلیغ آن به اهل مکه، دستور الهی بر تعیین آن حضرت نازل شد. این قضیه نیز از وقایعی است که مورخین شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند.

داستان برائت از مشرکین

رسول اکرم (ص) با مشرکین قریش پیمان متارکه جنگ و عدم تعرض به مسافران از دو طرف داشتند که بعضی از مشرکین این پیمان را شکستند و بعلاوه رفتار نامناسبی در مسجد الحرام در حال طواف داشتند که آیات اول سوره توبه، پایان پیمانها با ضرب الاجل چهار ماهه

إِنبَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
 فقط در مامور و صاحب اختیار شما خدا و پیغمبر و آن مؤمنان
 الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
 هستند که نمازها دارند و در حال رکوع به سخنان
 الصَّلَاةِ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
 زکوة میدهند - با اتفاق جمیع مفسران عاتق و خاتمه مراد از این
 وَهُمْ رَاكِعُونَ
 آیه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

را اعلام کرد و همچنین مشرکان را از ورود به مسجد و طواف ممانعت نمود.

رسول اکرم (ص) آیات اول سوره توبه را به ابوبکر که آن سال امیر حاجیان بود سپرد تا بر مشرکان بخواند و به آنها چهارماه مهلت دهد که تا پایان پیمان بتوانند تصمیم مناسبی بگیرند. ابوبکر در میان راه بود که جبرئیل امین (ع) بر رسول خدا (ص) نازل شد و دستور الهی آورد که این اعلامیه وحی خداوند است و از قبیل اعلامیه های معمولی حکومتی نیست و وحی را تنها توبی کسی که از توبی باشد حق دارد به مردم اعلام کند. تعبیر وحی طبق بعضی روایات سنی و شیعه چنین است: «انه لا یؤدی عنک الا انت اورجل منک» تبلیغ رسالت را کسی نمی تواند بعهده بگیرد بجز شخص خودت یا مردی که از توبی باشد.

رسول اکرم (ص) پیرو این فرمان الهی، علی علیه السلام را خواست و او را مامور باز پس گرفتن مأموریت تبلیغ از ابوبکر نمود علی علیه السلام سوار بر شتر مخصوص پیامبر روانه شد. ابوبکر در میان راه صدای شتر پیامبر را شنید. سراسیمه روی را برگرداند. امیرالمؤمنین علیه السلام مأموریت را به او ابلاغ فرمود. او بخدمت پیامبر (ص) رسید و بانگرانی پرسید: آیا چیزی درباره من نازل شده است؟ فرمود: نه، ولی وحی آمده است که فرمانهای الهی را نباید کسی بجز خودم یا آنکه از خودم هست ابلاغ کند.

این حادثه بسیار گویا است و بنظر میرسد که این نصب و عزل اتفاقی نبوده است بلکه مطلب بسیار مهمی به جامعه مسلمین گوشزد نموده که این رسالت امتداد دارد و امتداد آن تنها در شخص امیرالمؤمنین

علی (ع) است و او تنها کسی است که می تواند جانشین رسول اکرم (ص) و خلیفه او باشد.

پیامبر خدا (ص) گذشته از مواردی که علناً تصریح به خلافت و ولایت آن حضرت نموده با چنین صحنه هائی عملاً نشان داد که تنها او می تواند حامل رسالت و پیامهای الهی باشد و همچنین اعلام کرد که این نصب به دلخواه او نیست بلکه دستور و حکم الهی است.

و نظیر این حادثه بسیار است. حاکم نیشابوری از علما و محدثین بزرگ اهل سنت، در مستدرک خود نقل کرده و گفته است که این حدیث صحیح و معتبر است که رسول اکرم (ص) به اهل طائف فرمود: «...والذی نفسی بیده لتقیمن الصلاة ولتؤتنن الزکوة اولاً بعثن علیکم رجلاً متی او کتفسی...». قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت او است، اگر نماز برپا ندارد زکات مال را نبرد ازید، کسی را بر شما می فرستم که از خودم یا مانند خودم هست...

راوی می گوید: مردم پنداشتند ابوبکر را عمر منظور او است. آن حضرت دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرفت و فرمود: این.

آیه ولایت

و در شان نزول آیه ولایت: «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون» مفسران شیعه و سنی اتفاق کرده اند که در مورد آن حضرت نازل شد در آن موقع که انگشتر خود را در حال رکوع به سائل داد. نکته جالب، مطلبی است که در روایت ابوذری آمده است می گوید: پس از این قضیه رسول خدا (ص) دست به دعا برداشت و به همان دعای حضرت موسی (ع) در مورد هارون که از خداوند خواست او را شریک نبوتش قرار دهد، دعا کرد و از خداوند خواست که علی علیه السلام را شریک نبوت قرار دهد و در پی این دعا آیه ولایت نازل شد و این مطلب را اعلام کرد که گرچه نبوت بتو ختم می شود ولی ولایت باقی است و ولی مؤمنین پس از تو، علی علیه السلام می باشد.

سخن گفتن درباره هر جنبه از جنبه های شخصیت والای مولای متقیان مشکل است. او کسی است که دشمنان، فضائلش را از روی کینه و دوستان از روی نرس پنهان داشتند در عین حال کتابها و جوامع، آکنده از ذکر فضائل و مناقب آن حضرت است. همان به که لب فرو بندیم و طومار را بیچیم که:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که ترکتم سر انگشت و صفحه بشمارم